

تأثیر «حافظ» بر سخن سرایان فارسی هند

دکتر سید انوار احمد

دانشگاه پتنا، پتنا

«حافظ» نابغه عصر خویش بوده و نبوغ او از این به ثبوت می‌رسد که باگذشت زمان قدر و قیمت وی به هیچ وجه کاسته نشده و دلنشینی و لطافت اشعار «حافظ» برای ارباب نظر و صاحب‌دلان هنوز می‌تواند مایه نشاط و سرمایه تفکر باشد. «حافظ» در مسیر فکر انسانی سهمی بزرگ دارد، و آهنگ و اسلوب کلام «حافظ» هنوز عامیان و عارفان را یکسان مسحور خود می‌کند.

در تاریخ شعر فارسی تعداد سخنورانی که راه تقلید و تکرار را پیموده، کم نیست ولی کلام خواجه شیراز از حیث اندیشه و نیروی تخیل غالباً مشحون از تازگی و ابتکار است. شهرت لسان‌الغیب «حافظ» شیرازی به بیشتر اکناف عالم مانند: عراق و پارس، تبریز و دکن و بنگاله رسیده بود. شعر «حافظ» از دوره زندگانی به حدی قبول عام داشته است که هیچ شاعر دیگری این توفیق به دست نیاورده است. هر کس بقدر همت و ذوق و قریحه خود از اشعار «حافظ» استفاضه می‌کند. اهل مدرسه، اهل خانقاه و مردمان کوچه و بازار فریفته سحرآفرینی ترشحات فکری سخن‌های «حافظ» می‌باشند. «حافظ» با امعان نظر و دقت و تعمق بسیار دواوین استادان گذشته را مورد مطالعه خود قرار داده و محسنات و مزایای کلام آنها را با کلام خود ممزوج ساخته است و اگرچه «حافظ» اشعار ظهیر فاریابی و خواجه‌ی کرمانی و سعدی را به نظر استحسان می‌بیند و ارزش و بزرگی و برجستگی این شاعران شهیر را اعتراف می‌کند و ترکیبات و تشبیهات آنها را در اسلوب منحصر به فرد خود به کار می‌برد، لکن بنای گفتار او بر تقلید از استادان گذشته محصور نمی‌شود.

کلام «حافظ» زبده و خلاصه افکار و اشعار برگزیدگان و نام آوران دنیای شعر فارسی پیش از اوست و با این وصف طرز و آهنگ و طراوت و تازگی خاصی دارد. چنانکه اعجاز معنوی «حافظ» شاعران دیگر را نصیب نشده است. کلام «حافظ» مشخصاتی دارد که بیشتر بکر و بدیع است، و چنین تصور می شود که در القای معنی شعری، توفیق و تأیید هاتف غیبی او را بدست است؛ چنانکه این امر به روشنی در اشعار این خلوتی کاخ ابداع به چشم می خورد، مانند مطلع ذیل:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندران ظلمت شب آب حیاتم دادند
«حافظ» به دلیل قدرت و قوت فوق العاده ای که در بیان اوست، عواطف و احساسات قلبی خود را به گونه ای در لباس شعر می آراید که بسیار دلنشین می نماید «حافظ» با انتخاب واژه های شیرین و دلنشین دل خواننده را به وجد می آورد.

اصولاً غزلیات «حافظ» اگرچه مضامینی متنوع دارد، لکن سخن عشق در دیوان «حافظ» جلوه ای خاص دارد و تعبیرات «حافظ» در لطیفه عشق یکسان و یکنواخت نیست. دیوان «حافظ» مانند یک دریای بی کزبان است که در آن موج های عشق مجازی و حقیقی با یکدیگر آمیخته می شود. اغلب اشعار عاشقانه «حافظ» دال بر این معنی است که مفهوم عشق در نظرگاه او صورتی انفسی دارد. سرچشمه شعر «حافظ» عشق است و سرتاسر دیوان او مملو از این باده فرح بخش. «حافظ» می فرماید:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد عارف از خنده می در طمع خام افتاد

*

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بسی خیر ز لذت شرب مدام ما

*

حسن روی تو بیک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آئینه او هام افتاد و هنگامی که «حافظ» به معشوق مجازی نظر دارد، این گونه می سراید که:

دلم رمیده لولی وشی است شور انگیز دروغ وعده و قتال وضع و رنگ آمیز

*

ای پادشه خوبان داد از غم تنهائی دل بی تو بجان آمد وقت است که باز آئی

معمولاً شعر فارسی از بدو آغاز به مطالب اخلاق و تصوف و انسان گرایی و مردم دوستی گرایش تام و تمام داشته است. در اشعار شعری چون فردوسی و ناصرخسرو نکته های از حکمت و اخلاق باهم آمیخته است. نیز سنائی چون مدیحه سرائی را ترک گفت شعر فارسی را از اخلاق و عرفان مالا مال کرد. عطار هم در زمینه اخلاق و تصوف آثار گران مایه ای دارد. مثنوی مولوی، مخزن الاسرار نظامی و بوستان سعدی در قسمت اخلاق و مردم دوستی از آثار ارجمند زبان فارسی محسوب می شود. این ابیات معروف شیخ شیراز عالی ترین نمونه بشر دوستی محسوب می شود:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهراند
چسب عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

*

تو کنز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی
همچنین کلام «حافظ» هم مطالب و گزارشی در زمینه بشر دوستی دارد. «حافظ» همه مردم عالم را با پیام های پرمهر و آشتی فرامی خواند و بخصوص امروزه که انسانیت راه سقوط را می پیماید و عواطف انسانی روبه نابودی می نهد و مرورت و مهربانی از بین می رود، پیام های «حافظ» از ارزشی والا برخوردار است. با توجه به همین نقد حاضر است که این پیام «حافظ» برای هر ملت مفید است و در هر زمان و مکان با ارزش جلوه می کند. لطیفه عشق که آدمی را اندیشه می بخشد، در نظر «حافظ» جلوه ای بارز دارد آن جا که می گوید:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما
و بدین لحاظ چون آزرده خاطر در نظرگاه «حافظ» گناهی عظیم است،

از این روی می سراید که:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست

بدین سبب است که رنجیدن و آزرده شدن در طریقت «حافظ» ناروا و نابه جامی باشد. بنا بر این می گوید:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری است رنجیدن
«حافظ» به منظور خود شناسی و درهم شکستن بندهای اسارت مردمان را به سوی
این معنی فرامی خواند که:

بال بگشا و صفیر از شجر طوبی زن حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی
این شاعر بزرگ، اهل جهان را به سوی آشتی و دوستی سوق می دهد و از کین و
عناد بر حذر می دارد و می گوید:

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد
«حافظ» عقیده دارد که جمله موجودات عالم و سر تا سر کیهان اعظم حقیقتاً پرتوی
است از محبوب ازلی، لذا «حافظ» همه نقش های گوناگون فطرت را دوست می دارد و
این دوستی و التفات به جلوه های جهان در اصل وسیله ای است که او را به منزل عرفان
ایزدی نزدیکتر می کند. معرفت انس و الفت با خلائق، در واقع الفت با ایزد متعال را
ثابت می کند، و لامحاله بیان این که خدمت به مخلوق بجز شیوه بندگی خالق چیزی دیگر
نیست، «حافظ» گوید:

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست
طبع «حافظ» از اندیشه های جهان دوستی به قدری سرشار است که او حدود و قیود و
مذهب و طریق و مشرب را لغو و بی معنی تصور می کند تا آن جا که دریافت کفر و اسلام
را نوعی عبث می انگارد. مثلاً این شعر که نمودار تفکر جهان دوستی اوست، حاکی این
معنی است:

در عشق، خانقاه و خرابات شرط نیست هر جا که هست پرتوی روی حبیب هست
اگرچه در دیوان «حافظ» اشعاری هم که حاکی از فلسفه بی اختیاری باشد،
دیده می شود ولی نشانه های زیادی از ارزش نهادن به جد و جهد، خوش بینی و امید

نیز دارد. او به درستی همانند یک مبشر مترصد طلوع صبح نوین است:

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید

هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور

هان مشو نومید چون واقف نه ای از سر غیب

باشد اندر پرده بازی های پنهان غم مخور

به نظر «حافظ» هر که می خواهد به مقصود و منظور خود برسد، نباید از آفت ها و
آسیب های زمانه بترسد و دامن صبر و بردباری را از دست دهد. «حافظ» رهروان
راه حیات را دلداری داده می گوید:

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش هاگر کند خار مغیلان غم مخور
عصر «حافظ»، عصر فترت و آشوب، قتل و کشتار، فتنه و غارتگری است و در
شعرا و مطالبی است حاکی از بیچارگی انسان و میل او به کناره گیری و قناعت که همه و
همه در اصل واکنش وضع و محیط اجتماعی عصر اوست. «حافظ» با وجود این خود را
نمی بازد و دست و پای خود را در این معرکه گم نمی کند بلکه می کوشد تا اخلاق عالی را
بر انگیزد و با آزادگی و علو همت، بشریت را به جهان نو بخواند تا صلاهی همت در دمدکه:

بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی بهم تازیم و بنیادش بر اندازیم

سخنی راه حیات و دشواری های سلوک «حافظ» را هراسان نمی کند. هر چه دشوار
بیشتر باشد، نیرو و قوت «حافظ» را نیزتر می کند و وجود درد و رنج او را از کا
باز نمی دارد. بلکه در نظر «حافظ»:

در طریق عشق بازی امن و آسایش خطاست

ریش باد آن دل که با درد تو جوید مرهمی

به نظر «حافظ»، چون اوضاع جهان اکنون مبتذل شده است و دل‌های مردمان از ملکات فاصله و محسنات عالیه خالی گشته است، او می‌خواهد وضعیتی چنین را زیر و رو کند. از این رو در جستجوی آدمی دیگر است و بشریت را برای یک انقلاب انسانی تحریض و تشجیع می‌کند و می‌گوید:

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست عالم دیگر بیاید ساخت و از نو آدمی خلاصه آن که «حافظ» با وجود محیط نامساعدی که در آن زندگانی می‌کرد، محیطی که موجب ضعف نیروی اخلاقی هموطنان او و زار و زیونی‌شان شده بود، سخن‌های طرب‌انگیز و حکمت‌آمیز وی سیر حیات را روشن می‌نمود و دل‌ها را پُر امید می‌سازد. اندیشه‌های گوناگونی که در غزل‌های «حافظ» است، سر تا سر جهان فکر و اندیشه آن هنگام را در حیطه تأثیر و نفوذ خود درآورده بود. «حافظ» راست می‌گوید که:

عراق و پارس گرفتنی به شعر خوش «حافظ»

بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

و جای دیگر می‌گوید:

«حافظ» حدیث سحر فریب خوشت رسید

تا حد چین و شام و به اقصای روم و ری

نه فقط شام و روم و چین از غزل‌های دلکش و دلنشین و پُر معنی «حافظ» مسحور گشته، بلکه خطه‌های هندوستان نیز، مانند بنگاله و کشمیر و دکن هم از خمخانه «حافظ» برخوردار گشته و مست و مخمور شده بود. «حافظ» اشاره می‌کند:

به شعر «حافظ» شیراز می‌گویند و می‌رقصند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

«حافظ» بر سحر انگیزی و عشق آفرینی اشعار خود اعتماد می‌داشت و شعرای طوطی مقال هندوستان را بانغمه چکامه‌های خود به نشاط می‌آورد. او می‌گوید:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قندپارسی که به بنگاله می‌رود

عده زیادی از شعرای هندوستان تحت تأثیر «حافظ» سخن سرایی کرده و بر اشعار «حافظ» تضمین‌ها بسته‌اند. اگرچه مختصات سبک هندی در اشعار شعرای دوره مغول هند، مانند: «نظیری»، «عرفی»، «صائب»، ناصر علی سرهندی و «بیدل» دهلوی بیشتر دیده می‌شود، لکن پیش از این، تأثیر این اسلوب تازه، در اشعار سعدی و «حافظ» هم وجود دارد. نشانه‌های ابهام و خیال بافی و مضمون آفرینی در غزل‌های «حافظ» یافت می‌شود و بدین سبب «صائب» که یکی از شعرای سرشناس این سبک تازه است، در باب نزدیکی و شباهت طرز سخن خود با «حافظ» این‌گونه اشاره می‌کند که:

به فکر «صائب» از آن می‌کنند رغبت خلق که یاد می‌دهد از طرز «حافظ» شیراز

غزل‌های «حافظ» جنبه‌های مختلفی دارد. دیوان اشعار او مانند اقیانوسی بی‌کرانه است که امواج اندیشه‌های گوناگون صاحب نظران را به تعمق و تفکر بیشتری وادار می‌کند. نفوذ سخن «حافظ» را در آثار اغلب غزل سرایان فارسی که بعد از او زندگانی کرده‌اند، می‌توان به آسانی درک کرد. شعرای پس از عصر «حافظ» چه از لحاظ زبان و شیوه بیان، چه از لحاظ اندیشه و عرفان از سبک «حافظ» پیروی کرده‌اند. از آن جمله‌اند شعرای شهیر هند مانند: «غالب» و «اقبال» که براسستی طرز تفکر و اسلوب بیان و آهنگ شعری «حافظ» را تتبع کرده‌اند. علاوه بر این، بسیاری از شعرای برجسته هند هم هستند که در آثار آنها نشانه‌های پیروی و بهره‌وری از سبک «حافظ» آشکارا دیده می‌شود. در این زمینه می‌توان از شعرای هندی مانند: ناصر علی سرهندی، میرافضل ثابت و واقف لاهوری نام برد که ایشان طرز «حافظ» را سرمشق خود قرار داده‌اند. ناصر علی غزلی دارد که تحت تأثیر «حافظ» گفته است و وزن، قافیه و ردیف شعری «حافظ» را تقلید کرده است، بدین مطلع:

محبت جاده‌ای دارد نهان در خلوت دل‌ها چو تار سبجه گم‌گردید این ره ز پر منزل‌ها
و در مقطع اذغان می‌نماید و اعتراف که جام می‌مستی بخش و سبوی نشاط آفرین
خود را از می‌خواجه شیراز پُر کرده است:

علی امشب می‌شیراز در جام و سبودارد ایایا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها

«غالب» دهلوی یکی از نمایندگان سبک هندی است و اگرچه آثار او خصیصه‌های «بیدل» عظیم‌آبادی را فراوان دارد و شیوه سخن او با شیوه دقیق و اندیشه نازک و عمیق «بیدل» مشابهت دارد، معهذا او از غزل‌های «حافظ» جرعه‌ها نوشیده و سرمست شده است.

دیوان فارسی «غالب» محتوی بر چندین غزل است که وی بر اقتضای «حافظ» سروده است و با وجود تتبع و تقلید به دلیل ذوق سلیم و قریحه بی‌مانند خود، توجه سخن‌شناسان را جلب کرده است. مثلاً غزل معروف «حافظ» که با مطلع:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند / و اندران ظلمت شب آب حیاتم دادند
آغاز می‌شود، مورد تقلید «غالب» قرار گرفته است. «غالب» در این زمینه مرغ فکر و اندیشه خود را این‌گونه به پرواز آورده است که:

مژده صبح در این تیره شبانم دادند / شمع کشتند و ز خورشید نشانم دادند
رخ گشودند و لب هر زه سراییم بستند / دل ربودند و دو چشم نگرانم دادند
گهر از رایت شاهان عجم برچیدند / بعوض خامه گنجینه فشانم دادند
غزل دیگری از «حافظ» که بسیار نغز و لطیف است، چنان که در صفحات پیش ذکر آن رفت، صلابت شور و نشاط و دگرگونی و تحول سر می‌دهد که:

بیا تا گل برافشانیم و می دز ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم

از قضا «غالب» این طرز بیان را نمونه‌ای برای طبع آزمایی خود انتخاب نموده است.

«غالب» تحت تأثیر این غزل می‌گوید:

بیا که قاعده آسمان بگردانیم / قضا به گردش رطل گران بگردانیم
بگوشه‌ای بنشینیم و در فراز کنیم / به کوچه بر سر ره پاسیان بگردانیم
اگر کلیم شود همزبان سخن نکنیم / و گر خلیل شود میهمان بگردانیم
گل افکنیم و گللابی به ره‌گذر باشیم / می‌آوریم و قدح در میان بگردانیم

«غالب» در این غزل هنر سخن‌سنجی خویش را به‌بوته امتحان زده است و افکار جمیل خود را با بلاغت به رشته شعر درآورده و این شاعر گرانقدر به وجه احسن از غزل مذکور الهام گرفته است. «غالب» کیفیت مستی، شور انگیزی و جوش و خروش این غزل «حافظ» را به خوبی درک کرده و در بوته تخیل خود به زبردستی آن را ذوب کرده است. بدین سبب این غزل یکی از اشعار بلند «غالب» به شمار می‌رود. همچنین غزلی است از «غالب» که در تقلید «نظیری» گفته است بدین صورت که:

هوا مخالف و شب تار و بحر طوفان خیز / گسسته لنگر کشتی و ناخدا خفته است
این شعر هم در نوع خود اثر انگیزی و لحن آفرینی «حافظ» را یاد آور می‌شود آن‌جا که «حافظ» می‌گوید:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبک باران ساحلها

«حافظ» لفظ و معنی این بیت را به ایجاز و انسجام به سرحد اعجاز رسانده و صورتی را ترسیم نموده که بسیار خیال‌انگیز می‌باشد.

شاعر بزرگ هندوستانی - یعنی «غالب» - تحت تأثیر این غزل قرار گرفته و اندیشه‌های عرفانی خود را در آن گنجانیده است و قدر مشترکی چشم‌گیر که بین غزل‌های «حافظ» و «غالب» دیده می‌شود، این است که هر دو شاعر برای ابلاغ و اظهار خیالات خود عوامل طبیعت را در سروده‌هایشان به فراوانی به کار برده‌اند. اینان از عناصر طبیعی یاری جسته و شاهدان معنی را به جلوه درآورده‌اند. مظاهر طبیعت با نقش‌های رنگ‌رنگ در شعر «حافظ» بسیار نمودار است. مثلاً «حافظ» می‌گوید:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو / یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
جای دیگر می‌گوید:

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید / وظیفه‌گر برسد مصرفش گل است و نپید
یا می‌گوید:

نظری کرده بیند بجهان صورت خویش خیمه در آب و گل مزرعه آدم زد

*

خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد گر برگ عیش می طلبی ترک خواب کن
طبیعت در شعر «حافظ» به کثرت مورد توجه قرار داده شده است و «حافظ» در

این باب خود می گوید:

شعر «حافظ» در زمان آدم اندر باغ خلد دفتر نسرين گل را زینت اوراق بود
«غالب» هم اغلب اشعار خود را به تشریح و تبیین اوضاع طبیعت اختصاص می دهد.

موارد زیر دال بر این معنی است:

نازم فروغ باده ز عکس جمال دوست گوئی فشرده اند بجام آفتاب را

*

ستاره سحری مزده سنج دیدار است بین که چشم فلک در پیریدن است مخسب

*

برگ گل پرده ساز است تمنای ترا بو که دریافته باشی چه نوا می آید

*

اختلاط شبنم و خورشید تایان دیده ایم جرأتی باید که عرض شوق دیدارش کنیم

همچنین در شعر «اقبال» لاهوری لمعات قریحه «حافظ» منعکس می شود. «اقبال»

طرز دلنشین شعر «حافظ» را به دل دریافت کرده بود و هر چند در بیشتر موارد مطمح و

منشاء شعری آنها خلاف و مغایر می نماید، معهذ این شاعر از روش و شیوه شیوای

«حافظ» بهره گرفته و معانی سخن خود را جلوه و زیبایی بخشیده است. «اقبال» لاهوری

مانند «حافظ» تشبیهات و استعارات را به خوبی به کار می برد. هر دو شاعر در

انتخاب لغات و تراکیب به منظور ابراز مدعای شعری خود هنرمندی فوق العاده ای

به خرج می دهند. مثال های زیر نمودار تتبع «اقبال» است از شعر «حافظ» و این که

بین گفته های این دو شاعر مجانستی هست:

خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز پیش از این کز سر ما کاسه شود خاک انداز

عاقبت منزل ما وادی خاموشان است جالیلا غلغله در گنبد افلاک انداز

به سر سبز تو ای سرو که چون خاک شوم ناز از سر بنه و سایه بر آن خاک انداز

دل ما را که ز تار سر زلف تو بنخست از لب خود به شفاخانه تریاک انداز

«اقبال» در پیروی لسان الغیب، معانی مورد نظر خود را زین اشعارش می نماید و

می گوید:

ساقیا بر جگرم شعله نمناک انداز دگر آشوب قیامت به سر خاک انداز

او به یک دانه گندم به زمینم انداخت تو به یک جرعه آب آن سوی افلاک انداز

عشق را باده مرد افگن و پر زور بده لای این باده به پیمانۀ ادراک انداز

از این شباهت و یگانگی در شعر «حافظ» و «اقبال» خیلی استنباط می شود که

«اقبال» دیوان «حافظ» را به درستی مورد بررسی قرار داده است. آنگاه که «اقبال»

برای اخذ دوره دکترا در آلمان اقامت می داشته، تأثیر طرز سخن «حافظ» بر گوته و

دیگر سخنوران نامدار آن دیار را احساس کرده بود و «اقبال» به هنگام اقامت در اروپا

مانند شعرای دیگر آن دیار از آهنگ و فکر «حافظ» تأثیر پذیرفته بود، اما «اقبال» کمی

بعد از مراجعت به وطن از سودای «حافظ» بیرون آمد. با این همه از تأثیر آهنگ

سخن «حافظ» بر اشعار «اقبال»، فکر «اقبال» جهتی پیدا کرد که گویی با اندیشه «حافظ»

مختلف می نمود. با وجود این، مواردی دیده می شود که همسانی و همسویی خاصی در

شعر این دو شاعر وجود دارد. مثلاً «حافظ» محرومی اهل هنر را این گونه تصویر می کند:

محروم اگر شدم ز سرکوی او چه شد از گلشن زمانه که بوی وفا شنید

*

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس

*

پری نهفته رخ و دیو در کمرش و ناز

به سوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است

«اقبال» هم این نکته را در حد خویش به نظم درآورده است، مانند:

ره و رسم فرمان روایان شناسم خزان بر سر بام و یوسف بیجاهی

*

کس از این نگین شناسان نگذشت بر نگینم بتو می سپارم او را که جهان نظر ندارد

گریه سحری را هر دو شاعر موضوع شعر خود قرار داده‌اند. «حافظ» می‌گوید:

می صبح و شکر خواب صبحدم تا چند به عذر نیم شبی کوش و گریه سحری

هر گنج سعادت که خداداد به «حافظ» از یمن دعای شب و ورد سحری بود

و «اقبال» می‌گوید:

ز اشک صبح گاهی زندگی را برگ و ساز آور

شود کشت تو ویران تا نریزی دانه پی در پی

خلاصه آن‌که «اقبال» طرز تفکر و مشرب «حافظ» را دریافته بود و ذوق و نظر خود را

از شمعش پرتو «حافظ» جلاداده. وی چندین غزل دارد که در آن تأثیر «حافظ»

نمایان می‌شود. علاوه بر این هستند شعرای دیگری که طرز فکر و آهنگ بیان «حافظ» در

شعرشان دیده می‌شود. مثلاً عمادالملک نظام از سخن‌های «حافظ» این طور متأثر است:

نظام یافته گوهر زگفته «حافظ» صفا برد مه و اختر زگفته «حافظ»

خجل شود مه احمر زگفته «حافظ» بر آسمان چه عجب گر زگفته «حافظ»

به تقلید غزل معروف «حافظ» به مطلع زیر:

دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

نظام، مخمسی سروده که محتوی برسی بیت می‌باشد. مواردی دیگر شرح زیر است:

گفتم نهفته دارم سودای دلبر را لیک از تپیدن دل اکنون مانند یارا

در اضطراب دیدم غم خوار خود شما را دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

نظام یک غزل «حافظ» را که مطلعش این است:

بحریست بحر عشق که هیچش کناره نیست

آنجا جز این که جان بسپارند چاره نیست

مورد تقلید خود قرار داده است و چنین می‌گوید:

در تنگنای عشق مجال گذاره نیست

اینجا دلیل عشق رسا هیچ‌کاره نیست

سودای زلف یار کنیم اربه نقد جان

سر تا سر است سود و سر مو خساره نیست

اینجا نه چشم آئینه سرشار حیرت است

در محفل تو کیست که محو نظاره نیست

«واله داغستانی» به هندوستان آمده و نزد محمد شاه تقرب یافت. او را در تقلید غزلی

از «حافظ» با مطلع زیر:

ساقی به نور باده بر افروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

غزلی ساخته که بدین قرار است:

عالم برند رشک به عیش دوام ما گر عکس چهره تو در افتد به جام ما

جز یار هر چه هست فراموش کرده‌ایم اینست در طریقت ذکر دوام ما

از خود شدم که دوش می‌خواند مطربی بی‌تی ز شعر «حافظ» شیرین کلام ما

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

یکی از شعرای فارسی از لکهنو به نام «موهن لعل» صاحب دیوان و مؤلف

تذکره انیس الاحیا که در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم زندگانی کرده،

شاعری نیکولهاجه و شیرین کلام بوده است. این شاعر هم اشعار «حافظ» را تتبع نموده و

منظومه‌ای در تتبع از غزل «حافظ» به مطلع:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد عارف از خنده می در طمعِ خام افتاد
ساخته که چنین است:

عکس‌رویت شب مهتاب چو در آب افتاد تب و تابِ عجیبی در دل بی‌تاب افتاد
صبح برخاسته ای ماه نشستی لب بام لرزه از بیم بخورشید جهان تاب افتاد
کرد بی‌تاب به تاب دگری جان مرا تاب‌هائی که در آن طره بی‌تاب افتاد
نه فقط شعرای فارسی هند، بلکه شعرای زبان اردو مانند: «خواجه میر درد»،
«میر تقی میر»، «ریاض خیرآبادی»، «جگر مرادآبادی» و... از چشمه فیاض و عرفان
محض «خواجه شیراز» سیراب شده‌اند، چنانکه اشارات و طرز تخیل «حافظ» در اشعار
آنها انعکاس یافته است. «جگر مرادآبادی» در مجموعه کلام فارسی که به عنوان
«باده شیراز» انتشار یافته، غزل‌های خوبی در پیروی از «حافظ» دارد. مثلاً غزل پُرشور و
نشاط «حافظ» را به مطلع زیر:

این خرقة که من دارم در رهن شرابِ اولی وین دفتر بی معنی غرقِ می نابِ اولی
تقلید نموده و اشعار نغز و نفیسی گفته:
مست است جگر از می مست می نابِ اولی او خانه خرابی هست او خانه خرابِ اولی
من طالب آزارم آرام نمی خواهم بر جان من خسته صدگونه عذابِ اولی
بسیار بدم گفتمی وز من بشنو واعظ از هر دو جهان تو یک جام شرابِ اولی
من ساغر می در کف مطرب تو بخوان بردف صد توبه و صد طاقت^۲ غرق می نابِ اولی
تاکی جگر این مستی بشنو سخن «حافظ» رندی و خراباتی در عهد شبابِ اولی

